



نقد و بررسی مدل ارتباط شبکه‌ای میان دادسرا و پلیس در فرایند کیفری

دکتر محمدعلی مهدوی ثابت^۱

دکتر محمد خلیل صالحی^۲

دکتر زینب شهیدائیان^۳ ✉

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۱۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱/۳۰

چکیده

روابط میان دادسرا و پلیس از مؤثرترین روابط میان نهادهای اجتماعی در مدیریت جرم می‌باشد. این روابط متناسب با نظام دادرسی از مدل‌های متفاوتی پیروی می‌کند. این نوشتار با استفاده از استراتژی تحلیل منطقی و روش کتابخانه‌ای به دنبال معرفی مدل ارتباطی شبکه‌ای که سازماندهی آن متناسب با ماهیت نظام دادرسی اتهامی است، می‌باشد و در همین راستا به تبیین مؤلفه‌ها و پیامدهای این نوع از روابط می‌پردازد. چنین رابطه‌ای بر نوعی تعامل هم‌سطح و پیوند شبکه‌ای برقرار گردیده و برخلاف نظام تفتیشی است که منجر به شیوه سلسله‌مراتبی میان دادسرا و پلیس شده است. مولفه‌های مدل شبکه‌ای عبارتند از: اختیارات گسترده و آغازین پلیس، اختیارات محدود و ثانویه دادسرا و روابط افقی پلیس و دادسرا. به نظر می‌رسد این مدل روابط به مثابه یک موجود پویاست و از ظرفیت قابل توجهی برای تطبیق با محیط پیرامون برخوردار است و می‌توان از ظرفیت‌های آن برای بهبود مدل روابط سلسله‌مراتبی نیز بهره برد.

واژگان کلیدی: دادسرا، پلیس، ارتباط سلسله‌مراتبی، ارتباط شبکه‌ای، دادرسی اتهامی

۱. استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات

۲. استادیار گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه قم

۳. دکترای حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه امام صادق (ع) (نویسنده مسئول)

✉ Z.sheidai@gmail.com

مقدمه

بسیاری از مسائل و چالش‌ها در جامعه وجود دارند که حل آن‌ها از توان یک سازمان خارج است. محدودیت منابع، پرسنل، امکانات و ویژگی خاص برخی مسائل نظیر چند بعدی بودن آن‌ها ایجاب می‌کند که سازمان‌ها با هم کار کنند و با هم هماهنگ باشند؛ زیرا جامعه از منافع ناشی از این همکاری و هماهنگی بین سازمانی سود خواهد برد (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۱۵۷-۱۵۸). ماهیت وظایف و اختیارات پلیس و دادسرا برای کشف، تعقیب و تحقیق جرائم به گونه‌ای است که روابط میان این دو نهاد را امری اجتناب‌ناپذیر می‌گرداند. این دو نهاد در راستای مأموریت‌ها و اهداف مشترکی که دارند نیازمند ارتباطی سازنده و کارا می‌باشند؛ زیرا ارتباط مطلوب می‌تواند به اداره فرایندهای کیفری سرعت ببخشد، انجام وظایف را ساده‌تر سازد و موجب حاکمیت قانون شود (Fraser, 1990: 558). در همین راستا فایول^۱ وجود هماهنگی را هم‌چون روغنی می‌داند که لابه‌لای چرخ دنده‌های سازمان‌ها ریخته می‌شود تا حرکت و جابه‌جایی آن‌ها بهتر و روان‌تر انجام شود (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۶۳).

باتوجه به دو نظام دادرسی کیفری معاصر (تفتیشی و اتهامی) این ارتباط میان پلیس و دادسرا به دو مدل یا روش تعریف و سازماندهی شده است. مدل یا روش ارتباطی حاکم در نظام‌های تفتیشی، ارتباط سلسله‌مراتبی^۲ و مدل یا روش ارتباطی حاکم در نظام‌های اتهامی، ارتباط شبکه‌ای^۳ است.

نظام‌های دادرسی تفتیشی (از جمله ایران)، رویکرد مدل سلسله‌مراتبی را بر روابط دادسرا و پلیس اتخاذ نموده‌اند. به نظر می‌رسد اجرای این مدل به دلیل شاخصه‌های ذاتی آن چون جریان تمام قدرت، مزایا و اختیار به سمت سازمان حاکم یعنی دادسرا، سلب اختیار از پلیس و تقلیل آن به مجری دستورات دادسرا، نظارت‌های خشک و دقیق و افزایش بوروکراسی در عمل منجر به خشکاندن روحیه خلاقیت، ضعف قابلیت انطباق با محیط، هدر رفتن منابع، کاهش سرعت امور و در نتیجه ناکارآمدی و عدم اثربخشی می‌شود. از این رو شواهد بسیاری موجود است که این روابط در جنبه‌هایی با موفقیت همراه نبوده و در موارد زیادی روابط بین سازمانی نتوانسته است به دلایلی همه انتظارات سازمان‌ها را برآورده سازد. در مقابل به نظر می‌رسد نظام دادرسی اتهامی که در روابط پلیس و دادسرا مدل روابط شبکه‌ای را اتخاذ نموده است از مؤلفه‌ها و مزایایی برخوردار است که در کل رشد، تحول و همکاری در سازمان‌های مذکور را در ابعاد مختلفی گسترش می‌دهد. از این رو مقاله حاضر، درصدد شناخت مدل ارتباط شبکه‌ای میان پلیس و دادسرا بوده و در تلاش

1. Fayol
2. Hierarchical Relation Model
3. Network Relation Model

است فهم دقیق تری از تناسب ماهوی آن با نظام دادرسی اتهامی ارائه نماید. در همین راستا در پی پاسخ به این پرسش است که مدل ارتباط شبکه‌ای واجد چه مؤلفه‌هایی است؟ و از چه امتیازاتی برخوردار است؟ دستاورد پاسخ به این پرسش‌ها، پژوهشگر را در امکان‌سنجی به‌کارگیری مؤلفه‌ها و مزایای مدل شبکه‌ای در یک مدل سلسله‌مراتبی و بهبود آن یاری خواهد نمود. از این‌رو مقاله حاضر در سه قسمت به ترتیب به تبیین «ماهیت مدل ارتباط شبکه‌ای میان پلیس و دادسرا»، «مؤلفه‌های مدل ارتباط شبکه‌ای میان پلیس و دادسرا» و «امتیازات و آسیب‌های مدل ارتباط شبکه‌ای میان پلیس و دادسرا» در نظام‌های دادرسی اتهامی امروزی می‌پردازد.

۱. ماهیت مدل ارتباط شبکه‌ای میان پلیس و دادسرا

به منظور بهبود عملکرد سازمان‌ها طی سال‌های اخیر، توجه دانشمندان از مباحث سطح سازمانی به سطح بین‌سازمانی کشیده شده است. کلمه سازمان یک مفهوم عمومی بوده و شامل مجموعه به هم پیوسته‌ای از افراد، امکانات، تجهیزات، بخش‌ها و واحدها می‌باشد که برای رسیدن به هدفی مشخص با یکدیگر در تعامل هستند. روابط بین‌سازمانی به استفاده از منابع و ساختارهای اداری بیش از یک سازمان تعریف شده است. به عبارت دیگر روابط بین‌سازمانی، فرایندی است که سازمان‌ها با همدیگر همکاری می‌کنند (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۷۴ و ۸۳).

ارتباط شبکه‌ای و ارتباط سلسله‌مراتبی دو مدل از مدل‌های اصلی ارتباطات میان‌سازمانی در علم مدیریت محسوب می‌شوند. در ارتباط سلسله‌مراتبی تأکید بر روابط عمودی و به صورت آبشاری می‌باشد؛ به این صورت که یکی از سازمان‌ها متولی تصمیم‌گیری از بالا به پایین برای سازمان دیگر نیز هست. اما در ارتباط شبکه‌ای تأکید بر روابط افقی میان سازمان‌ها می‌باشد. بدین صورت که سازمان‌ها بدون این که به صورت مطلق متولی تصمیم‌گیری برای دیگری باشند، جهت نیل به مأموریت‌های سازمانی خود نیازمند همکاری و استفاده از دستاوردهای یکدیگر می‌باشند و در نتیجه به صورت خودکار به تعامل و خدمت‌رسانی متقابل دستاوردهایشان می‌پردازند. از این‌رو شبکه‌ها به‌عنوان مجموعه‌ای از سازمان‌ها و مراجع خودمختاری شناخته می‌شوند که برای نیل به هدف‌هایی که به تنهایی قادر به رسیدن به آن نیستند گرد هم می‌آیند. روابط شبکه‌ای آن‌ها را قادر به مقابله با مسائل و مشکلات کلان و پیچیده می‌کند (وگن بگ، ۲۰۰۵: ۲).

سازمان‌های پلیس و دادسرا در مدل ارتباط شبکه‌ای در عرض یکدیگر قرار دارند، هیچ‌یک بر دیگری برتری و حاکمیت نداشته و از دیگری دستور نمی‌گیرد. به عبارت دیگر هیچ خط فرماندهی میان سازمان‌ها برقرار نیست. کنش‌گران دو سازمان مانند شرکاء یکدیگر بوده و دارای یک موقعیت

۱. منظور از مدل، نظامی از روابط میان مولفه‌ها و اجزای یک نظریه است که چگونگی روابط آن‌ها را نمایش می‌دهد.

به نسبت برابر هستند (Meuleman, 2008: 337). هر دو نهاد در قلمرو وظایف و اختیارات خود استقلال کامل دارند. در این مدل نظم قدرت تا آن جا که ممکن است معتدل سازماندهی می شود. در مدل شبکه‌ای هدف رسیدن به مناسب‌ترین تصمیم برای شرایط هر مورد است. قطعیت تصمیم‌گیری به عنوان ارزشی والا شناخته می شود، اما آن چه ظاهراً بهترین راه حل در یک مورد خاص به نظر می رسد به آسانی قربانی قطعیت و یکنواختی تصمیم‌گیری نخواهد شد (Damaska, 1975: 509-511). در حقیقت در این رویکرد، اعتقاد بر این است که هماهنگی باید در حین اجرای کار انجام شود. به جهت آن که مقامات باید تصمیمات خود را متناسب با شرایط خاص و گه گاه بی‌بدیل تک تک موقعیت‌ها اتخاذ کنند (Molan, 2005: 8). تمایل به مشخص کردن نتیجه موارد با مقررات دقیق مغایر این مدل است. البته، این به این معنی نیست که هیچ ضوابط از پیش تعیین شده‌ای برای تصمیم‌گیری وجود ندارد. ضوابط حتماً وجود دارند، اما از انعطاف بیش تری برخوردارند. بنابراین در این مدل روابط به صورت غیررسمی و بدون برنامه‌ریزی مفصل انجام می شود زیرا پیش‌بینی و برنامه‌ریزی یا هماهنگی تمام فعالیت‌ها غیر ممکن است (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۸۸ و ۱۲۲).

در مدل شبکه‌ای، ارتباط یک امر داوطلبانه است؛ در این نوع ارتباط سازمان‌ها بر مبنای تجزیه و تحلیل‌هایی که برای خود انجام می دهند با سازمان‌ها و موسسات دیگر مبادلات و همکاری‌هایی را برقرار می کنند که بالطبع این امر بین خود هماهنگی‌های لازم را نیز ایجاد می کند. در این حالت شروع فعالیت‌های ایجاد هماهنگی و نیز ادامه آن کاملاً اختیاری است و در صورت عدم انجام آن مسئولیتی متوجه سازمان‌ها نیست (حسنعلی آقاجانی، ۱۳۸۸: ۸۹). در صورت نیاز، ارتباط به صورت افقی، متقابل و دو طرفه واقع می شود. مشخصه‌ی این ارتباط ایجاد همدلی متقابل از طریق فهم وابستگی متقابل و ایجاد توافق است (Meuleman, 2008: 1-4 & 340). می توان گفت مبنای ارتباط شبکه‌ای میان سازمان‌های پلیس و دادسرا بر پایه‌ی اعتماد است (Castberg, 2003: 140). مایر^۱ اعتماد را یکی از ارکان کلیدی تنظیم ارتباط شبکه‌ای معرفی می کند (Meyer, 2004: 37). تورلی^۲ قدرت را پسرعموی اعتماد می داند؛ زیرا این مفهوم محوری در ارتباط شبکه‌ای توانایی تاثیرگذاری بر تصمیمات یکدیگر را فراهم می سازد (Thorelli, 1986: 36). اعتماد موجب تشکیل تیم در یک ارتباط شبکه‌ای می شود. خروجی‌های سازمان نیز با دیده اعتماد متقابل ایجاد می شود. در روابط شبکه‌ای میان پلیس و دادسرا، این دو سازمان از طریق اعتماد یکدیگر را کنترل می کنند از این رو کنترل به جای آنکه از طریق مکانیزم‌های بازرسی،

1. Meyer
2. Thorelli

دستوردهی و مداخله انجام گیرد از طریق تعاملات همکارانه، مشاوره‌های غیررسمی و مذاکرات طرفینی به وقوع می‌پیوندد و به عبارت دیگر اعتماد موجب گفت و گو می‌شود (Meuleman, 2008: 338).

شاخصه‌های ارتباطی بین سازمانی	شبکه
توزیع قدرت	غیرمتمرکز
جهت ارتباط	افقی
موقعیت کنش‌گران	برابر به مثابه شرکاء
رهبری	مربی و مشاور
نظم سازمانی و ضوابط قانونی	معتدل و منعطف
تشریفات و بروکراسی	حداقل
نوع ارتباط	دو سویه، متقابل، اختیاری، نیمه رسمی یا غیر رسمی
وابستگی	متقابل
میزان استقلال	حداکثر
کنترل	اعتماد متقابل
تصمیم‌گیری	توافق، اقتضاء محور
اختیار	تام و کامل

۲. مؤلفه‌های مدل ارتباط شبکه‌ای میان پلیس و دادسرا

نظام دادرسی اتهامی از دل بسترهای تاریخی کشور انگلستان نشأت گرفته و ثمره یک تکامل طولانی است (داوید و اسپینوزی، مترجم صفایی، ۱۳۸۷: ۱۵۰). سابقه‌ی تاریخی ظهور پلیس و دادسرا در انگلستان حاکی از یک هم‌بستگی میان نظام دادرسی اتهامی با مدل شبکه‌ای روابط میان سازمان‌های دادسرا و پلیس است. ریشه‌های پلیس انگلستان مبتنی بر عرف هستند و به منظور تضمین نظم از طریق واگذاری مسئولیت به نمایندگان محلی جامعه ایجاد گردیده‌اند. شاید بهتر باشد آنان را به‌عنوان یک سیستم اولیه نظارت مردم بر مردم توصیف کرد؛ چراکه منشأ پیدایش آن‌ها نه دولت بلکه مردم بوده‌اند. از همین‌رو تا سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۶، پلیس دارای اختیارات وسیعی در نظام کیفری بود و در این خصوص اقدام به تحقیق و انتساب اتهام می‌نمود سپس متهم را به دادگاه برده و شخصاً دعوا را در مقابل دادگاه مطرح می‌ساخت. به هر حال همه پرونده‌های پلیس توسط خود آن‌ها در دادگاه اقامه می‌شد. از این‌رو در این کشور نهاد تعقیب یا دادسرا وجود نداشت



تا این که بر اساس نتایج کمیسیون سلطنتی پلیس و دادرسی کیفری (گزارش فیلیپس)^۱، تأسیس نهاد تعقیب مستقل از پلیس به عنوان یک ضرورت تشخیص داده شد.^۲ اداره تعقیب سلطنتی^۳ در سال ۱۹۸۶ تأسیس شده و حتی در حال حاضر در حال تلاش برای ایجاد یک جایگاه در وجدان عمومی است که قدرت و مسئولیتها و نقش مستقل آن را از پلیس به رسمیت بشناسند (Boeuf, 2003: 118-120). از این رو نحوه پیدایش پلیس و اختیار و اقتدار گسترده او، جدید التاسیس بودن دادسرا و تقسیم وظایف میان این دو سازمان، تأکید بر استقلال مقام تعقیب از تحقیق جهت تضمین بی طرفی او در ارزیابی تعقیب مهم ترین مولفه های نظام دادرسی اتهامی امروزی است که باعث انتخاب مدل شبکه ای روابط میان سازمان های پلیس و دادسرا از سوی نظام دادرسی مذکور گردیده است. در حقیقت استقلال سازمانی و آزادی عمل کنش گران مبنای اصلی اتخاذ مدل شبکه ای روابط در نظام های دادرسی اتهامی است. این دو سازمان امروز بسیار نزدیک با یکدیگر کار می کنند (Molan, 2005:8). مؤلفه های مدل روابط پلیس و دادسرا در نظام اتهامی معاصر در ادامه می آید.

۱.۲. پلیس؛ اختیارات گسترده و آغازین

در مدل شبکه ای وظایف پلیس از زمان کشف جرم شروع می شود، این سازمان مسئول تحقیق و تحصیل دلایل در خصوص جرم نیز می باشد، با انتساب اتهام و اعمال برخی اختیارات محدود تعقیبی در موارد جزئی، پرونده به دادسرا ارسال می گردد. مبنای ارسال پرونده، به پایان رسیدن وظایف سازمان مذکور در موضوع مربوطه است.

۱.۱.۲. استقلال در کشف و تحقیق

استقلال پلیس به این معناست که این سازمان تحت فرماندهی و تابعیت دادسرا نیست و نیاز به مجوز این نهاد در عملیات کشف و تحقیق ندارد. پلیس به دادستان در حوزه قضایی خود گزارش نمی دهد و پاسخ گو نیست. افسران پلیس، مرحله کشف و تحقیقات یک پرونده را با استقلال تقریباً

1. The Phillips Report

۲. کمیسیون مذکور به نتایجی از جمله موارد زیر رسید:

- تعداد بسیار زیادی از پرونده ها با ضعف دلایل در دادگاه ها پی گیری می شوند که باید در مراحل اولیه تشخیص داده شوند.
- مقررات موجود در خصوص تعقیب بر اساس مبانی محلی حوزه های پلیس است و فاقد یک اثر بخشی منسجم است.
- مهم تر از همه آن که مناسب نیست پلیس علاوه بر آن که در خصوص جرم تحقیق می کند، در خصوص تعقیب آن هم تصمیم گرفته و آن را به دادگاه ارائه دهد.

3. Crown Prosecution Service (CPS)

کامل مدیریت می‌کنند؛ آن‌ها به گزارش‌های جرم پاسخ می‌دهند، امنیت قربانیان و تمامیت صحنه جرم را حفظ می‌کنند، ادله را جمع‌آوری نموده و در صورت امکان مظنون را دستگیر می‌کنند؛ در حالی که دادستان نقشی در مدیریت تحقیقات پرونده، جمع‌آوری دلایل و دستگیری مظنون ندارد. اغلب دادستان‌ها این را جزء مسئولیت خود نمی‌دانند که سیاست‌های تحقیقی، دستگیری و اتهامی را در حوزه قضائی‌شان تعیین کنند (McDonald, 1982: 26). بنابراین نهاد پلیس از لحاظ سازمانی و عملکردی -در فرایند انجام وظایف- از نهاد تعقیب به نحو مستقل و مجزا عمل می‌کند و از اختیارات بسیاری برخوردار است. این ویژگی سبب شده است تا آزادی عمل گسترده پلیس یکی از مشخصه‌های برجسته عدالت کیفری در نظام‌های اتهامی به شمار رود. این استقلال و اختیار به دلیل ورزیدگی پلیس‌ها در مقام تحقیق کننده و بازجو است. این ورزیدگی و نقش حیاتی در امر تحقیق و کشف جرم سبب می‌شود کارکردهای پلیس با مقام تعقیب خلط نگرند (Montana, 2009, 313). این استقلال و اختیار وسیع امری تاریخمند است و به تاریخچه تشکیل نهاد پلیس در انگلستان بر می‌گردد. پلیس در انگلستان بر خلاف نظام‌های تفتیشی، ابتدا توسط خود مردم پایه‌گذاری شد. از همین رو به لحاظ مبنایی پلیس در واقع به‌عنوان مردم و به نمایندگی مردم و نه دولت به ایفای نقش در حوزه تحقیق که در واقع امری قضایی است پرداخت. این امر سبب شده است تا پلیس در نظام اتهامی از همه اختیارات لازم برخوردار باشد مگر آنچه را قانون استثنا می‌کند؛ زیرا مردم حق هر گونه اقدامی را دارند مگر آن‌که این اختیار از آن‌ها سلب شده باشد. از این‌رو اختیارات پلیس و دخالت آن در امر قضایی به شکل دستگیری و تحقیقات و بازجویی‌های فراگیر از قدرت مردم سرچشمه می‌گیرد نه دولت^۱ (Boeuf, 2003: 118).

۲.۱.۲. شروع فرایند تعقیب

در این مدل نحوه تقسیم کار پلیس و دادسرا به گونه‌ای است که در آن پلیس به وضوح آغازگر تعقیب است (Molan, 2005: 8). با وجود تأسیس دادسرا در سال ۱۹۸۶ در انگلستان، مسئولیت پلیس به‌عنوان آغازگر فرایند کیفری بدون تأیید و مجوز قبلی دادسرا ابقا گردیده است. پلیس انگلیس به دنبال کشف جرم و دستگیری فرد متهم به ارتکاب جرم، اختیار برخی تصمیمات تعقیبی در برخی اوضاع و احوال را دارد. پلیس ممکن است به لحاظ عدم کفایت دلایل یا بدین جهت که اخطار رسمی به متهم کافی به نظر می‌رسد، تصمیم به عدم تعقیب پرونده بگیرد. از جمله این

۱. این وضعیت در نظام‌های دادرسی تفتیشی (مختلط) کاملاً معکوس است. پلیس در این نظام‌ها نماد قدرت دولت و حکومت است و لذا برای جلوگیری از تعرض به حقوق و آزادی‌های مردم اختیارات این نماینده حکومت باید هر چه بیش‌تر محدود گردد و تنها در موارد مصرح قانونی حق تحقیق و بازداشت و دستگیری به او اعطا شود.

موارد باید به مصونیتی که افراد کم تر از ۱۰ سال دارند، یعنی افرادی که از نظر کیفری مسئول نیستند، اشاره کرد که در این صورت تصمیم به توقیف تعقیب^۱ می‌گیرد. همچنین زمانی که بزه‌کار اقرار به مجرمیت خود می‌نماید، دلیل کافی برای صدور حکم محکومیت وی وجود دارد، اگر بزه‌کار به آن محکومیت رضایت دهد و به نظر رسد که در این مورد اقامه دعوی کیفری در جهت منافع عمومی نباشد، در این صورت ممکن است اخطار رسمی^۲ به وسیله یک افسر ارشد پلیس به او داده شود. اگرچه این روش غالباً درباره جوانان و بزه‌کاران بی‌سابقه مورد استفاده قرار می‌گیرد. لیکن امروزه بیش از پیش در قبال بزه‌کاران مسن تر و بزه‌کاران مکرر نیز اعمال می‌شود (مهرا، ۱۳۹۲: ۲۰-۲۱).

پلیس پس از انجام تحقیقات در صورتی که دلایل را کافی برای تفهیم اتهام بیابد به مظنون تفهیم اتهام می‌نماید. بعد از این مرحله اختیار ادامه تعقیب و یا عدم ادامه دعوا حسب مورد از اختیار او خارج است (مهرا، ۱۳۹۲: ۲۰-۲۱) و پرونده به دادسرا ارسال می‌گردد. در صورت عدم کفایت دلیل پرونده نزد پلیس بایگانی می‌شود (حسینی و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۲۱).

۲.۱.۲. وابستگی به دادسرا در تعقیب

باوجود استقلال پلیس در این مدل در فرایند انجام وظایف، این سازمان در امر تعقیب به دادسرا وابسته است (Castberg, 2003: 140). این وابستگی غیر ماهوی (غیر مأموریتی) و به صورت متقابل است. بدون آنکه هویت دو سازمان به یکدیگر وابسته باشد^۳. به طور کلی در این مدل هیچ سازمانی اختیار یا منابع کافی برای اجرای کامل قانون از تحقیق تا مجازات را ندارد. از این رو افسران پلیس کشف و تحقیق را انجام داده و دستگیر می‌کنند؛ اما آن‌ها نمی‌توانند به صورت مستقل پرونده را تا مرحله محکومیت به پایان رسانند بلکه باید این پرونده را به دادستان ارائه کنند و این دادستان‌ها هستند که پرونده را از مرحله تحقیقاتی به مرحله محاکمه منتقل می‌کنند. بنابراین باوجود اختیارات گسترده قانونی، پلیس خود را از اعضای وابسته یک تیم می‌داند که با

1. No Further Action

2. Cautioning

۳. وابستگی بر اساس مدل‌های سلسله مراتبی و شبکه‌ای به دو نوع ماهوی و غیرماهوی تقسیم می‌شود. در مدل سلسله مراتبی وابستگی ماهوی و یک جانبه است و در روابط دادسرا و پلیس اگر پلیس در ذیل دادسرا باشد از لحاظ هویتی (کل مأموریت) وابسته به دادسرا بوده و این وابستگی یک سویه است و دادسرا به پلیس وابستگی ندارد. در مدل شبکه‌ای وابستگی در انجام یک یا چند امر از امور سازمانی بوده و این وابستگی به صورت متقابل می‌باشد. در مدل شبکه‌ای روابط پلیس و دادسرا وابستگی بدین صورت است که پلیس در امور چون تعقیب و دادسرا در امور چون جمع‌آوری دلایل به یکدیگر وابستگی متقابل دارند بدون آنکه هویت آن‌ها به یکدیگر وابسته باشد.

دادستان کار می‌کند تا به جرم واکنش نشان داده شود. در این مدل پلیس به دادستان وابسته است؛ زیرا اوست که پرونده را از بستر قانونی سیستم دادگاه عبور می‌دهد (Harris, 2011:3). بنابراین اجرای قانون و تعقیب متقابلاً به یکدیگر وابسته است. آماده سازی پرونده از سوی پلیس مقدمه کار تعقیب است و به نتیجه رسیدن تعقیب، کلید موفقیت پلیس در اقدامات وی می‌باشد. به عبارت دیگر نهاد پلیس مسئولیت‌های خود را طبق تخصص خود و مستقل انجام می‌دهد؛ اما در عین حال و از ابعاد دیگری به سازمان دادسرا مرتبط و وابسته می‌گردد. در نتیجه در این مدل دو سازمان مستقل با عملکرد مستقل با هدف نهایی مشترک (یعنی محکومیت مجرمان) ایجاد می‌گردد که نیازهای یکدیگر را برطرف می‌کنند بدون آنکه هویت خود را فدا کنند (Mcintyre, 1976: 227).

۲.۲. دادسرا؛ اختیارات محدود و ثانویه

در مدل شبکه‌ای پلیس و دادسرا در نظام دادرسی اتهامی، دادسرا یک نهاد ثانوی و در عرض نهاد پلیس است که برای آغاز عملیات خود به خروجی اقدامات پلیس نیازمند است و پس از آن تصمیم می‌گیرد که تعقیب را به جریان اندازد یا خیر. منظور از اختیارات محدود، فقدان اختیارات دادسرا در مقایسه با اختیارات پلیس در فرایند کشف، تحقیق و آغاز تعقیب است در حالی که دادسرا در زمینه مسئولیت خود در ارزیابی پرونده و تصمیم‌گیری در خصوص آن از استقلال و اختیار تام برخوردار است.

۲.۲.۱. استقلال در تعقیب

در نظام دادرسی اتهامی امروزه دادستان مسئول تعقیب جرایمی (به استثناء تعداد کمی از موضوعات جزئی) است که از سوی اداره پلیس ارسال شده است (Boeuf, 2003:120). مأمور تعقیب باید در موضوعات زیر تصمیم‌گیری نماید: آیا دلایل کافی جهت یک احتمال واقع‌بینانه برای محکوم شدن متهم وجود دارد و اگر این چنین است؛ آیا تعقیب به منفعت عموم هست یا خیر؟! (مهر، ۱۳۹۴: ۱۵۴-۱۵۵) هم‌چنین هنگام ارزیابی دلایل، مسئول تعقیب باید قانع شود که دلایل به روش صحیح جمع‌آوری گردیده و احتمال رد آن در دادگاه نمی‌رود (یکرنگی، ۱۳۸۴: ۶). بنابراین دادسرا پس از دریافت پرونده از پلیس، تعقیب را توسط ماموران تعقیب انجام می‌دهد و مسئول تعقیب در مورد دو مسأله پیش‌گفته بررسی می‌کند. مامور تعقیب می‌تواند تصمیم به تغییر نوع اتهام و یا انصراف از تعقیب یا ادامه تعقیب اتخاذ نماید (Molan, 2005: 8).

1. Sufficiency of evidence and Desirability of prosecution

اصل تفکیک تعقیب از تحقیق در نظام اتهامی به این معنا که هر کدام از این مراحل به مقامات مستقلی سپرده شود برای تضمین بی‌طرفی مقام تعقیب در تصمیم‌گیری در خصوص ارزیابی ادله و تعقیب پرونده به کار گرفته می‌شود. این اصل دو جنبه اساسی را در بر می‌گیرد. نخست از حیث ساختار و سازمان، نهادهای تعقیب باید به گونه‌ای باشد که تفکیک را حفظ کند و از سوی دیگر، رویه و عمل نیز باید به نحوی باشد که تفکیک، عملیاتی گردد (کوشکی، ۱۳۸۹: ۵۸۳). در سال ۱۹۸۵ در انگلستان، اداره تعقیب سلطنتی عمدتاً برای ارزیابی مستقل در تصمیم‌گیری پلیس و متعاقب آن، ارائه پرونده تعقیبی به دادگاه ایجاد شد. یکی از اصول اصلی اصلاح زیربنایی، معروف به اصل «فیلیپس»^۱ عبارت از این بود که تحقیق و تعقیب به منظور تضمین استقلال مقامات تعقیب باید از یکدیگر مجزا باشند (Jackson, 2006: 36), (White, 2006: 152-153). براساس دیدگاه فیلیپس، برای پلیس نامناسب است که در خصوص جرم تحقیق کند و سپس تصمیم بگیرد آن را تعقیب کرده و مسئولیت فرایند تعقیب در دادگاه را برعهده گیرد (Boeuf, 2003, 120). مقامات تعقیب بر حسب این استدلال، حقوق دانان آموزش‌دیده‌ای هستند که کار ارزیابی تعقیب را نسبت به خروجی کار پلیس انجام می‌دهند و کارکردهای آن‌ها نباید با هم خلط شود (Montana, 2009, 313). از این رو فیلیپس یک مقام تعقیب مستقل پیشنهاد داد. این مقام موظف است پرونده‌های آغاز شده از سوی پلیس را که خود در آن‌ها هیچ مداخله‌ای نداشته است تحویل بگیرد و در خصوص تعقیب متهمینی که شواهد کافی حاکی از محکومیت آنان وجود دارد و منافع عمومی آن را ایجاب می‌کند تصمیم‌گیری نماید و تعقیب پرونده‌ها را در دادگاه‌های کیفری پی‌گیری کند (Boeuf, 2003, 120).

از این رو یکی از مؤلفه‌های این مدل، آنست که اداره‌های تعقیب به صورت مستقل از پلیس عمل کنند. پلیس نمی‌تواند به مقام تعقیب در خصوص ماهیت اقدامات وی دستور دهد. این مسأله ایست که کاملاً در اختیار مقام تعقیب است (کنفرانس دادستان‌های کل اروپا، ۲۰۰۵: ۱۶۰). نهاد تعقیب از لحاظ سازمانی و عملکردی از نهاد تحقیق پلیسی مستقل و مجزا عمل می‌کند و از اختیارات و انعطاف بسیاری در حوزه وظایف خود برخوردار است. به طور کلی مشخصه عدالت کیفری در نظام‌های اتهامی، اختیار (آزادی عمل) گسترده دادستان است. اختیار و آزادی عمل هم اجتناب‌ناپذیر و هم مطلوب است بویژه زمانی که از سوی دادستان اعمال می‌شود (Goldstein & Marcus, 1977: 240). در این خصوص در انگلستان تلاش‌هایی هم در سازمان تازه تأسیس دادسرا برای تأمین استقلال انجام گرفت. مقررات به سرعت باعث شد دادستان‌هایی که تا زمانی، بسیار نزدیک با پلیس کار می‌کردند، از آن‌ها دور شده و به ساختمان‌های دادسرا منتقل شدند و

1. Phillips

روابط آن‌ها بیش‌تر در قالب نامه‌های رسمی یا بر اساس روابط تلفنی شکل گرفت (Boeuf, 2003: 120).

۲.۲.۲. وابستگی به پلیس در تحقیق

اگرچه یکی از مؤلفه‌های این مدل استقلال دادسرا در فرایند انجام وظایف خود از پلیس است، با این وجود دادسرا جهت نیل به مأموریت‌های خود نیازمند استفاده از نتایج و دستاوردهای پلیس می‌باشد، و این در واقع نوعی وابستگی را ایجاد می‌کند^۱ (Castberg, 2003: 140). این وابستگی غیر ماهوی (غیر مأموریتی) و به صورت متقابل است. بدون آنکه هویت دو سازمان به یکدیگر وابسته باشد. در این مدل هیچ سازمانی اختیار یا منابع کافی برای اجرای کامل قانون از تحقیق تا مجازات را ندارد. دادستان‌ها ممکن است بر مسیر قضایی پرونده تسلط داشته باشند اما آن‌ها نه منابع و نه تخصص آن را ندارند که کشف و تحقیقات جرایم هر روزه را انجام دهند؛ از این رو دادستان‌ها خود را اعضای متقابل و وابسته یک تیم می‌دانند که با پلیس کار می‌کنند تا به جرم واکنش نشان داده شود. دادستان‌ها به پلیس وابسته‌اند تا شهود را بیابند و مورد بازجویی قرار دهند و قوی‌ترین ادله و مدارک ممکن را به شکلی که می‌توانند به دست آورند تا آن‌ها بتوانند در تعقیب موفق عمل کرده و تقصیر متهم را در دادگاه اثبات کنند (Harris, 2011: 3). به عبارت دیگر این نهاد برای تأمین مواد کاری خود به پلیس وابسته است و پس از آن تصمیم می‌گیرد که تعقیب را شروع کند یا خیر (Mcintyre, 1976, 210).

اگرچه این درست است که بسیاری از دادستان‌ها تحقیق‌کننده‌های خود را دارند، منبع اصلی ادله آن‌ها از پلیس است. دادستان‌های محلی در امریکا نقش عمده‌ای در تحقیق ندارند به ندرت شخصا در تحقیق درگیر می‌شوند و از تحقیق‌کننده‌های خود به طور کلی برای تکمیل تحقیق‌های پلیسی استفاده می‌کنند (Castberg, 2003: 140).

به طور کلی نحوه کار دادستان‌ها وابسته به آن است که چطور پلیس از اختیارات تحقیقی و دستگیری خود استفاده کند (Walther, 2000, 284). کیفیت کار تحقیقاتی پلیس بر ظرفیت دادستان‌ها در موفقیت کارشان اثر می‌گذارد. آماده سازی پرونده از سوی پلیس کلید موفقیت در تعقیب است.

ترکیب استقلال سازمانی و عملکردی و به موازات آن وابستگی متقابل دادسرا به پلیس موجب گردیده این مدل ارتباط شبکه‌ای به دو محدوده مسئولیتی مجزا اما مرتبط تقسیم شود. در این

۱. لازم به ذکر است که وابستگی دادسرا به پلیس از یک سو، به علاوه وابستگی پلیس به دادسرا از سویی دیگر، در عمل منجر به تعامل متقابل بین این دو سازمان می‌شود.



مدل با دو سازمان مستقل با عملکرد مستقل و هدف نهایی مشترک (یعنی محکومیت مجرمان) رو به رو هستیم که موظف به برطرف کردن نیازهای یکدیگرند بدون آنکه استقلال خود را فدا کنند (Mcintyre, 1976: 227).

۳.۲. روابط افقی پلیس و دادسرا

سه مکانیزم اصلی ارتباط در این مدل قابل شناسایی است. خصایص و ویژگی‌های مدل شبکه‌ای مقتضی پیدایش این نوع مکانیزم‌های افقی ارتباط است که از ویژگی‌های دو سویه بودن، اعتماد، توافق و داوطلبانه بودن برخوردار است.

۳.۲.۱. ورود پرونده به دادسرا

در مدل ارتباط شبکه‌ای این پلیس است که کمیت و کیفیت ورود پرونده‌ها به دادسرا را کنترل می‌کند و دادسرا کار خود را از زمانی که تحقیقات در خصوص اتهام توسط پلیس به پایان رسیده، آغاز می‌کند. آنچه ممکن است برای دادستان نگران کننده باشد عدم کنترل وی بر کیفیت ادله‌ای است که بر مبنای آنها حکمی صادر می‌شود. برای آگاهی در مورد «کنترل کیفیت» تحقیقات پلیسی این مهم است که در چه مرحله‌ای معمولاً دادستانی وارد فرایند پیگیری و تعقیب یک پرونده جنایی می‌شود یا به عبارتی دیگر تعامل شکل می‌گیرد. فرض بر این است که دادستانی هر چه زودتر درگیر پرونده شود، احتمال بیش‌تری دارد که بتواند در اثرگذاری فرایند تحقیقات، بازجویی متهم و شهود در مراحل اولیه، ارزیابی کلی کفایت ادله در حالیکه پرونده تازه است مشارکت ورزد. در عمل دادستان به ندرت در صحنه جرم وارد می‌شود؛ بنابراین تأثیر نسبتاً کمی می‌تواند بر آن مرحله اعمال کند.

غربالگری پرونده‌ها در دادسرا همواره متضمن تعامل بین دادستان و مأمور تحقیقی است که ارائه کننده موضوع برای مقدمات یک تصمیم می‌باشد. در این مرحله اطلاعات زیادی ارائه می‌شود. گفتمان بین پلیس و دادستان در مورد متهم تازه وارد و رأی اتهام مهم است. کمیت و کیفیت اطلاعات ارائه شده به دادسرا بر ارتباط میان سازمان‌ها موثر است. پلیس می‌تواند با توجه به سیاست‌های اجرایی گزینشی دادسرا تماس بهتری با دادسرا داشته باشد. این یعنی منابع محدود را به نحو خوبی تخصیص دهد. نظیر اولویت دادن به جرائم خاص و استثنا کردن جرایم دارای اهمیت کمتر یا دغدغه کمتر یا شاید جرایمی که پرداختن به آنها مشکل‌تر است. زمانی که پرونده‌ها در نتیجه غربالگری رد می‌شوند، پلیس با اطمینان می‌داند که افراد پلیس به عنوان اعضای تیم اجرای قانون هم‌چنان محترمند (Mcintyre, 1976: 210-213).

۲.۳.۲. مشورت متقابل دادسرا و پلیس

یکی از مکانیزم‌های ارتباطی میان نهادهای پلیس و دادستانی که متناسب با مدل ارتباط شبکه‌ای است مشاوره‌های دو سویه میان دادسرا و پلیس است. این مشورت‌ها یا توصیه‌ها جنبه الزام آور برای طرف مقابل نداشته و در حیطه عملکرد سازمان دیگر مداخله نمی‌کند. همچنین سازمان مقابل، ملزم به پاسخ‌گویی به درخواست مشاوره دیگری نیست.

در حالی که دادستان‌ها نقش واقعی در تأثیرگذاری بر سیاست‌های پلیسی ندارند؛ با این وجود می‌توانند از طریق مشاوره دادن به پلیس در خصوص مسائل حقوقی مانند ادله مورد نیاز برای جرم خاص، رعایت تضمینات در تحقیقات و دستگیری، تغییر قوانین و... مشارکت کنند (McDonald, 1982: 26-27). دادسرا در توصیه کردن به پلیس نباید نقش تحقیق‌گر و هدایت‌گر (به معنای فرماندهی و صدور دستورالعمل) عملیات اجرایی پلیس را برعهده گیرد. دادستان‌ها باید هوشیار باشند و فرصت‌های مقتضی برای مشورت‌دهی را از دست ندهند به ویژه در مواردی که این مشاوره می‌تواند به اثربخشی تحقیق و تعقیب کمک کند^۱. مشاوره‌های دادستانی نسبت به فرمول سیاست‌های پلیس، اولویت‌بندی در تخصیص منابع و مسائل روابط عمومی نسبت به مسائل حقوقی فنی احتمالاً کم‌تر است. به عبارت دیگر هنگامی که موضوعات کلی‌تر می‌شوند یا به کارکردهای درونی آن نهاد مرتبط می‌شود احتمال رخداد مشورت کم می‌شود (Mcintyre, 1976: 209).

به همین جهت در یک تحقیقی هنگامی که از یکی از دادستان‌ها درخواست مشورت با یک پلیس محلی شده بود که به طور ناگهانی با یک مسأله نظم عمومی برخورد کرده بود که احتمالاً منجر به دستگیری بسیار می‌شد، او انجام چنین کاری را رد کرد به این دلیل که او نمی‌تواند درگیر موضوعی شود که یک مسأله عملیاتی است که خود پلیس باید آن را تعیین کند (Boeuf, 2003:121).

دادستان با توجه به سرو کار داشتن روزانه با طیف وسیعی از مسائل حقوقی با حقوق کیفری آشناست. او با خصائص فردی قضات محکمه، عادات و نگرش‌های آنها آشناست و در خصوص این مسائل می‌تواند به پلیس مشورت دهد (Mcintyre, 1976: 216). پلیس گاهی یا بیش‌تر اوقات از دادستان در خصوص پرونده‌های پیچیده‌تر یا قبل از تعقیب مشاوره می‌گیرد (Molan, 2005: 8). مشاوره ممکن است در خصوص قانونی بودن (مشروعیت) فرایندهای خاص یا در خصوص تحقیقات بیش‌تر که برای مدلل ساختن پرونده مفید است باشد (Tak, 2005: 5). ماده ۳ قانون تعقیب جرایم مصوب ۱۹۸۵ انگلستان در این زمینه مقرر می‌دارد: «دادستان تا حد امکان و تا آنجا که به

1. <https://www.cps.gov.uk>

2. Prosecution of Offences Act 1985

نظر وی مناسب است در مورد همه موارد مربوط به جرایم جنایی به نیروهای پلیس مشاوره می‌دهد». این امر یک توسعه منطقی در نقش دادسرا برای مدیریت کردن فرایند کیفری آغاز شده از سوی پلیس است. مشاوره به‌هنگام از سوی دادسرا می‌تواند تضمین‌کننده آن باشد که پرونده‌ها از ابتدا به نحو مناسبی آماده و ارائه می‌شوند. به‌طور کلی به‌ویژه در خصوص پرونده‌های جدید و پیچیده، ورود فعالانه و زودهنگام دادستان می‌تواند منافع قابل توجهی را به پلیس و دادسرا در تعقیب مؤثر برساند. توصیه و مشورت ممکن است از سوی پلیس درخواست شود یا بدون درخواست خاص از سوی پلیس ضرورت یابد برای مثال در جایی که تغییر قانون به سرعت بر تحقیق جرایم یا ادله تعقیب اثر می‌گذارد توصیه‌های کلی یا توضیحاتی به پلیس داده می‌شود.^۱ برای مثال پلیس می‌تواند در خصوص چگونگی یک اقدام تحقیقی یا دستگیری کاملاً قانونی با دادستان مشورت نماید (Harris, 2011, 1-2). اگرچه مشورت قبل از دستگیری یک قانون و اصل نیست، ماموران پلیس گاهی قبل از دستگیری با دادستان‌ها مشورت می‌کنند برای مثال نظر آن‌ها را جویا می‌شوند که آیا آن موقعیت خاص توجیه‌کننده دستگیری هست یا خیر، توجیه‌کننده آزادی از بازداشت هست یا خیر و چه زمانی اقدام فوری لازم نیست و... (Rowe, 2012: 21). علاوه بر این هنگامی که پلیس به امر بازجویی می‌پردازد، اغلب با سؤالات مشکلی روبرو می‌شود که تنها مشاوران حقوقی ورزیده می‌توانند به آنها پاسخ دهند (Mcintyre, 1976: 216). مشورت اولیه تحقیقی می‌تواند در صرفه جویی زمان و منابع پلیس و دادسرا مؤثر باشد. دستورالعمل مدیر در خصوص اتهام^۲ در انگلستان مقرر می‌کند: «دادستان‌ها می‌توانند راهنمایی و مشورت‌هایی را در پرونده‌های جدی، حساس یا پیچیده و یا هر پرونده‌ای که پلیس آن را این چنین در نظر می‌گیرد فراهم کنند تا به یافتن و تعیین ادله مورد نیاز تعقیب یا تصمیم‌گیری در خصوص ارسال پرونده به دادگاه کمک کنند». پلیس و دادستان‌ها، برای پرونده‌هایی که مسیر محاکمه را طی می‌کنند، وظیفه تیم هماهنگ‌کننده را به عهده دارند (Mcintyre, 1976: 215). به‌ویژه در مواردی که ضروری باشد که پرسنل پلیس در جلسه محاکمه شهادت دهند می‌توانند از مشاوره دادستان‌ها استفاده کنند (Harris, 2011: 1-2). در خصوص شهادت دادن دادستان‌ها ممکن است به افسران نگویند که چه بگویند اما به آن‌ها می‌گویند که چطور بگویند. آن‌ها را در خصوص سؤالاتی که در دادگاه پرسیده می‌شود هدایت می‌کنند و هم چنین برای سؤالات سخت وکلای مدافع آماده می‌کنند. این روابط کاری هم پلیس و هم تعقیب را کارآمدتر می‌کند (Castberg, 2003: 140).

1. <https://www.cps.gov.uk>

2. Charging (The Director's Guidance)

علاوه بر موارد مذکور، زمانی که قوانین تغییر کنند، قلمرو اختیارات پلیس و دادستانی هر دو تغییر می‌کنند. این تغییرات گاهی اوقات بنیادی است. دادستان در یک جایگاه عالی به عنوان مشاور پلیس در مورد این تغییرات است. او با توجه به شیوه جاری پلیس و با ارزیابی این‌که چگونه قضات محلی احتمالاً به تغییرات واکنش نشان می‌دهند و چگونه باید نحوه ارائه پرونده در دادگاه را تغییر دهد اقدام به تفسیر قوانین جدید می‌کند (Mcintyre, 1976: 215-216).

درخواست مشورت از دادستانی باید در خصوص اثر قانونی یا مستند بودن یک رویه عملیاتی باشد و نباید در خصوص اقتضاء یا درجه تاثیر یک موضوع اجرایی باشد. ارتباط بین پلیس و دادسرا در قالب مشورت در خصوص موضوعات مناسب اغلب بر عملیات پلیس اثر می‌گذارد؛ اما در هر حال تصمیم‌گیری در خصوص اجرای مشورت دادسرا (اگر پذیرفته شود) موضوعیست که کاملاً در صلاحیت پلیس است.^۱

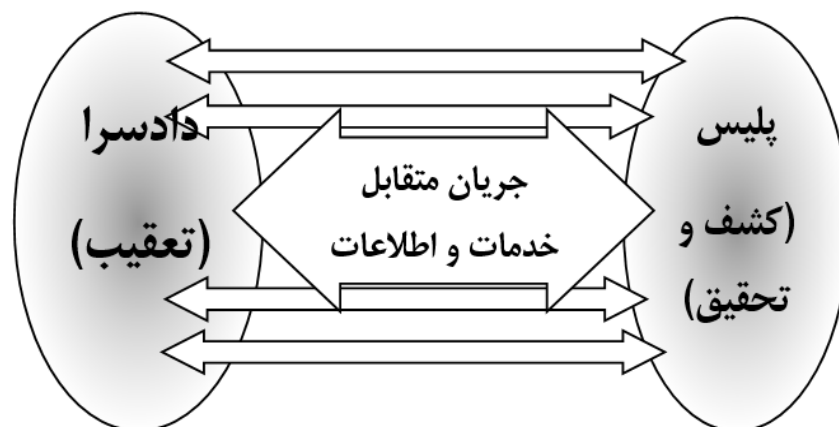
در مقابل، دادستان نیز از مشورت پلیس بهره‌مند می‌گردد. تحقیقی در خصوص دادستان‌های کارولینای شمالی دریافت دادستان‌ها اغلب با پلیس در خصوص مسائل معامله اتهام مشورت می‌کنند تا به دیدگاه‌های پلیس اجازه تاثیرگذاری بیش‌تر را در معاملات اتهام بدهند. (Anderson, 1987: 38).

۲.۳.۳. درخواست تحقیقات بیش‌تر از پلیس یا توصیه به آن

در انگلستان در صورتی که مامور تعقیب اعتقاد به تغییر نوع اتهام و یا انصراف از تعقیب داشته باشد با پلیس تماس می‌گیرد و فرصتی را به پلیس برای ارائه اطلاعات بیش‌تر و موثر می‌دهد (Molan, 2005: 8). گاهی پرونده‌ای که به اداره دادستانی ارجاع می‌شود ممکن است به ادله بیش‌تری قبل از تصمیم به اتهام نیاز داشته باشد. در چنین شرایطی دادستان به افسر پلیس توصیه‌هایی در خصوص موارد لازم برای تصمیم‌گیری اتهامی خواهد نمود^۲، یا در مواردی دادستان می‌تواند درخواست یا پیشنهاد کند که پلیس تحقیقات را با دقت بررسی و بازبینی کند با این وجود مقام تعقیب نمی‌تواند به او دستور دهد یا اولویت‌هایی در خصوص تحقیق پلیس تعیین کند. در عمل نیز پلیس انجام تحقیق درخواستی را رد نمی‌کند (Tak, 2005: 8). در هر صورت شیوه‌ای که در آن تحقیق انجام می‌شود در دست پلیس است (کنفرانس دادستان‌های کل اروپا، ۲۰۰۵: ۱۵۹).

1. <https://www.cps.gov.uk>

2. <https://www.cps.gov.uk>



شکل ۱. مدل ارتباط شبکه‌ای میان سازمان‌های دادسرا و پلیس در نظام دادرسی اتهامی

این شکل «نمایش‌گر» مدل ارتباط شبکه‌ای میان سازمان‌های دادسرا و پلیس در نظام دادرسی اتهامی می‌باشد. «موضوع» این مدل «ارتباط شبکه‌ای» است و همان‌گونه که شکل فوق، نشان می‌دهد این ارتباط شبکه‌ای دارای چهار مؤلفه اصلی است: ۱. مقام کشف و تحقیق، پلیس است. ۲. مقام تعقیب، دادسراست. ۳. هم سطحی رسمی (سازمانی) میان مقام کشف و تحقیق و مقام تعقیب و ۴. ارتباط متقابلی که میان مقام کشف و تحقیق و مقام تعقیب وجود دارد و در این مؤلفه تأکید بر متقابل بودن - نه یک طرفه بودن - ارتباطات است. این شکل نشان می‌دهد که - فارغ از جزئیات دیگر - مقام کشف و تحقیق و مقام تعقیب در ارتباط شبکه‌ای به صورت رفت و برگشتی با یکدیگر تبادل اطلاعات و دانش داشته (مؤلفه ۴) و به صورت موازی و در کنار یکدیگر جهت دادرسی عادلانه همکاری و مشارکت می‌نمایند (مؤلفه ۳).

۳. امتیازات و آسیب‌های مدل ارتباط شبکه‌ای میان پلیس و دادسرا

با شناخت محاسن و آسیب‌های مدل شبکه‌ای علاوه بر آنکه نظام‌های دارای این مدل می‌توانند به اصلاح آسیب‌ها و تقویت محاسن آن بپردازند. سایر نظام‌های دادرسی نیز می‌توانند نقاط قوت مدل مذکور را در صورت نیاز و امکان در طراحی مدل مطلوب خود گزینش و اختیار نمایند. محاسن و آسیب‌ها در دو قسمت جداگانه به شرح ذیل می‌آید.

۳.۱. امتیازات مدل ارتباط شبکه‌ای میان پلیس و دادسرا

مؤلفه‌های این مدل، محاسنی را در پی دارند که جملگی رشد، تحول و همکاری دو نهاد پلیس و دادسرا را در ابعاد مختلفی گسترش می‌دهند. برخی از اهم این موارد در ادامه خواهد آمد.

۱.۱.۳. پویایی و خلاقیت سازمان‌ها

سازمان‌ها در مدل روابط شبکه‌ای به جهت آنکه در عملیات سازمان خود دارای قدرت تام هستند، با علاقه و پشتکار کار می‌کنند. به عبارت دیگر با کاهش مدیریت متمرکز امکان بهره‌برداری از تمام پتانسیل‌ها در این مدل وجود داشته و فضای بیش‌تری در جهت نوآوری و خلاقیت در سازمان فراهم است. در این مدل، سازمان‌ها در اجرای وظایف و اختیارات خود و نیل به اهداف به رفع تکلیف نمی‌اندیشند بلکه حل مناسب‌تر و اخذ خط‌مشی‌های مطلوب‌تر را در اولویت کاری خود قرار می‌دهند (کاملی، الوانی، صالحی، ۱۳۸۸: ۱۶۷ و ۱۷۳).

۲.۱.۳. صرفه‌جویی در هزینه‌ها

در روابط شبکه‌ای هر یک از سازمان‌ها با توجه به تخصص، صلاحیت و مزیت رقابتی که دارد در زمینه‌ای خاص کار می‌کند. این شکل تخصصی شدن کار باعث کاهش هزینه‌ها می‌گردد و با توجه به اعتماد متقابل که بین سازمان‌های موجود در شبکه وجود خواهد داشت هزینه‌های فرصتی آن‌ها به سمت حداقل گرایش پیدا خواهد کرد (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۱۶۴-۱۶۵). هدایت کردن عملیات یک سازمان از سوی سازمان دیگر، نظارت، اصلاح و بازخوردهای کنترلی نسبت به سازمان دیگر امری پیچیده و هزینه‌بر است. این امر نیازمند منابع انسانی، آموزش و صرف زمان بسیار است. در این مدل، به جهت آنکه اقدامات پلیسی نیازمند مجوز و تأیید پیشینی یا پسینی از سوی دادسرا نیست؛ رفت و برگشت‌ها میان دو سازمان در راستای هدایت و نظارت حذف گردیده و در هزینه‌های سازمان عدالت‌کیفری صرفه‌جویی می‌شود.

۳.۱.۳. ارتباط متقابل

تقابل و دو طرفه بودن روابط سازمان‌ها در این مدل نتیجه وابستگی متقابل میان سازمان‌هاست. امری که منجر به روابط با ثبات و مبتنی بر اعتماد می‌گردد. در روابط دو طرفه هر یک از سازمان‌ها سهمی در حل مسئله برای خود قائل است؛ در حالی که در روابط یک طرفه، یک سازمان فقط مجری تصمیمات مافوق است و حق و اختیاری در تصمیم‌سازی و ارائه راه حل از طرف خود به مافوق ندارد. روابط دو سویه باعث هم‌افزایی بین سازمانی، تقویت پیوندهای سازمان‌های شبکه‌ای و افزایش انگیزه برای یاری‌رسانی سازمان‌ها به یک‌دیگر می‌گردد (کاملی، الوانی، صالحی، ۱۳۸۸: ۱۷۳). در این مدل، زمانی تصمیمات به درستی اتخاذ می‌گردند که تعامل و مراودات متقابل میان سازمان‌ها برقرار گردد. فرهنگ تصمیم‌گیری مبتنی بر سبک دستوری و آمرانه از سوی سازمان بالا دستی نیست بلکه مبتنی بر فرهنگ تیمی، گروهی و مشارکتی است (کاملی، الوانی، صالحی، ۱۳۸۸: ۱۶۹ و ۱۷۴).

۳.۱.۴. انعطاف و سرعت در تصمیم‌گیری

مدل روابط شبکه‌ای به دنبال اعمال بهترین تصمیمات که از پیش تعیین شده، نیست بلکه در جست و جوی تصمیم‌های بهینه و مناسب با اقتضائات شرایط است. در این مدل سازمان‌ها در تعامل با هم رفتار آینده سیستم را رقم می‌زنند. نگرش این مدل آنست که بسیاری از متغیرها خارج از کنترل سازمان‌ها و افراد بوده و از پیش قابل تعیین و پیش‌بینی نیست و لذا نمی‌توان برای محقق شدن آن‌ها زمان و هزینه‌های گزاف پرداخت به همین جهت با لحاظ موقعیت و مصلحت اجتماع باید تصمیم مقتضی و شایسته اخذ نمود. اگرچه این امکان وجود دارد که تصمیمات اشتباهی هم اتخاذ شود اما آنچه این مدل را حایز اهمیت می‌سازد قابلیت انطباق با محیط و فضای اجتماع است. با توجه به ماهیت پیچیده، متنوع و گسترده جرایم، روندهای اجرایی و قضائی نیازمند روزآمدسازی و پویایی است و این امور با قواعد از پیش تعیین شده و نظم دقیق و خشک روزآمد نمی‌گردد در حالی که قابلیت تطابق و هماهنگی ساختار سازمان‌ها با عوامل محیطی در مدل سازمان‌های شبکه‌ای بیش‌تر امکان پذیر است. فقدان کنترل و نظارت از سوی سازمان مافوق و وجود اختیارات گسترده و استقلال در اجرای مسئولیت‌ها به معنی نفوذ و مداخله کم‌تر در تصمیم‌گیری است. در این مدل کارکنان نیازمند تأیید تصمیمات خود نبوده و در قبال آن‌ها به سازمان هم‌عرض خود پاسخگو نیستند. به همین جهت در تصمیمات خود با لحاظ قرار دادن متغیرهای مختلف بویژه منافع و مصلحت اجتماع از انعطاف برخوردارند. به عبارت دیگر در این مدل، سازمان‌ها به فکر بهبود عملکرد و نتایج هستند نه فقط پیروی از روش‌ها و دستورالعمل‌های خشک و غیر منعطف اداری (کاملی، الوانی، صالحی، ۱۳۸۸: ۱۷۲-۱۷۴). همچنین به دلیل این‌که در مدل ارتباط شبکه‌ای رفت و برگشت‌ها در روابط کم‌تر است و سازمان‌ها نیازمند مجوز و نظارت دیگری نیستند و از اختیار فوق‌العاده‌ای برخوردارند تصمیمات با سرعت بیش‌تری اتخاذ می‌شود. به جای آن‌که زمانی را برای ملاقات با سازمان بالاتر صرف کنند و تأییدیه بگیرند، کارمندان یک سازمان در حوزه اختیارات خود تصمیم‌گیری می‌نمایند و این تصمیمات نیازمند تکرار مجدد نیست. به همین جهت اصل سرعت در دادرسی کیفری که یکی از الزامات دادرسی عادلانه است در این مدل بیش‌تر قابل ملاحظه و قابل اجراست.

۳.۱.۵. پای بندی به اخلاق حرفه‌ای

از آنجا که تداوم ارتباط اثربخش میان سازمان‌ها نیازمند پای‌بندی مقامات سازمان‌های شبکه‌ای به اصول اخلاقی است. در این مدل ایجاد و تقویت ارزش‌ها و زمینه‌های مشترک فرهنگی از جمله احساس مسئولیت در قبال انجام درست وظایف سازمان نسبت به جامعه در تعامل با سازمان دیگر، دوراندیشی خیرخواهانه، توجه به اجرای عدالت و برابری و انصاف، توجه به مصلحت عامه نه منافع صرف سازمانی، توجه به حفظ آبروی سازمان و خدشه دار نشدن آن در برخوردهای بین سازمانی، احترام و اعتماد میان

سازمان‌ها مورد تأکید می‌باشد. اعتماد متقابل بین سازمان‌های موجود در شبکه وقتی بوجود خواهد آمد که روابط گذشته سازمان‌ها با موفقیت انجام شده باشد، سازمان‌ها هم‌دیگر را قبول داشته باشند و از هنجارهای اخلاقی فی مابین پیروی کنند. هم‌چنین اگر کار در شبکه مثبت تلقی شود سازمان‌ها تشویق خواهند شد تا ارتباط نزدیک‌تری با هم داشته باشند و از رفتارهای فرصت‌طلبانه پرهیز نمایند (آقاجانی، ۱۳۸۸: ۱۶۴-۱۶۵).

۳.۲. آسیب شناسی مدل ارتباط شبکه‌ای میان پلیس و دادسرا

باوجود علاقه مشترک پلیس و دادستانی به این که جامعه را محیط امنی برای زندگی بسازند و هم‌چنین نیاز این دو سازمان به همکاری نزدیک با یکدیگر، بررسی‌ها حاکی از آنست که رابطه بین این سازمان‌های مستقل دولتی از برخی جهات آسیب‌دیده و در فشار و تنش است (Mcintyre, 1976: 203).

۳.۲.۱. اختیارات گسترده و غیرقابل کنترل پلیس

در این مدل ماهیت فعالیت‌های پلیسی به گونه‌ای است که برخورداری از آزادی عمل و اختیارات قانونی برای انجام مأموریت‌های محوله را اجتناب ناپذیر ساخته است. اعطای اختیارات گسترده به پلیس و رؤیت ناپذیر بودن بسیاری از تصمیم‌ها و اقدام‌های پلیس در فرایند کیفری این نهاد را در معرض خطر سوءاستفاده از قدرت قرار می‌دهد. مبانی و بسترهای پیدایش سازمان پلیس در نظام‌های کامن لای، همواره برای این سازمان اختیارات نامحدودی در امور کیفری قائل بوده است. عدم مداخله اداره دادستانی در عملیات پلیس، این نقد را تقویت کرده است که بسیاری از پرونده‌های پلیس در بردارنده ادله ناکافی است که این امر باعث شده اتهامات در پرونده‌های کم‌تر جدی کاهش یابند یا پرونده‌ها به طور کامل ادامه نیابند. مسأله و نگرانی دیگر نسبت به شیوه‌ای است که تحقیقات بر اساس آن انجام می‌شود که بر ظن پلیسی پیش از موعد تمرکز دارد و باعث تلاش برای ساختن پرونده علیه یک فرد می‌شود و به موجب آن دلایل دیگر ممکن است نادیده گرفته شود و سرانجام فردی به اشتباه محکوم شود. برخی تحقیقات تجربی نشان می‌دهد که این رویکرد در فرهنگ و عملکرد پلیس تعبیه شده است (Hodgson, 2010: 5).

هنگامی که مسایل سوء رفتار پلیس در سیستم عدالت کیفری رخ می‌دهد مشاهده می‌شود این جدایی مرزهای تعقیبی و پلیسی است که اجازه‌ی سوء استفاده‌های غیرقابل کنترل حتی ارتکاب جرم را از سوی پلیس می‌دهد و هنگامی که چنین می‌شود کل سیستم عدالت کیفری از جمله مفهوم و اقتدار حاکمیت قانون آسیب می‌بیند (Harris, 2011: 1). در همین راستا از نظر برخی مهم‌ترین مسأله در خصوص قانون ۱۹۸۵ انگلستان، فقدان کامل کنترل یا اختیار دادستان بر پلیسی است که با او در ارتباط است. با تصویب این قانون پلیس ملزم شده است که پرونده را به دادسرا تحویل دهد. دادسرا اختیاری در

پافشاری بر ملاحظه مجدد پرونده از سوی پلیس ندارد برای مثال پلیس ممکن است قصد نداشته باشد به هر دلیلی اقدام کند یا احتمالاً قصد صدور اخطار داشته باشد، در این گونه موارد هیچ کنترلی بر پلیس وجود ندارد. وضعیت بدتر در ارتباط با موقعیتی است که نیاز به دلایل بیشتر یا کیفیت کلی پرونده باشد. در بررسی پرونده دادستان ممکن است این رویکرد را داشته باشد که یک دلیل می‌تواند به نحو قابل ملاحظه‌ای موجب قوت سایر دلایل شود. در نتیجه یک درخواست از پلیس برای پی‌گیری این نیاز می‌شود. به هر حال این چیزی بیش از یک درخواست نیست. اگر به هر دلیل پلیس اقدامی نکند هیچ اختیاری از سوی دادستان بر پافشاری بر تولید دلیل بیشتر وجود ندارد (Boeuf, 2003:121).

۲.۲.۳. درک و شناخت ناقص از وظایف، سیاست‌ها و اهداف یک‌دیگر

اگرچه پلیس و دادستان دارای اهداف مشترک کنترل جرم و حاکمیت قانون هستند و هر دو نسبت به آن‌ها مسئولیت رسمی دارند؛ اما ارزش‌گذاری هر سازمان نسبت به این اهداف متفاوت است. پلیس بیش از دادستان نسبت به کنترل جرم حساس است و دادستان بیش از پلیس نسبت به الزامات قانونی حساس و پای‌بند است. این امر به جهت اختلاف و تفاوت در ماهیت نقش‌های آن‌ها در سیستم عدالت کیفری و رابطه ساختاری ایشان با جامعه است. در اجرای قانون، پلیس تحت نظارت مردم و تحت فشار در اجرای فوری است. پلیس بیش از دادستان ارتباط فیزیکی مستقیم با متهم دارد و اغلب درگیر موقعیت‌های خطرناک و گاهی دردآور و منزجر کننده می‌شود. تحت این شرایط سخت است که شور و اشتیاق زیادی به حفظ حاکمیت قانون در خصوص کنترل جرم اختصاص دهد. در مقایسه دادستان‌ها از فشارهای خیابانی دور هستند و واجد آموزش‌های واقعی حقوقی هستند به همین جهت بهتر می‌توانند نقش یک شخص معقول که تابع مقررات قانون است را ایفا کنند. قانون‌گرایی و بی‌طرفی یک شخص معقول نمی‌تواند از سوی شخصی که روزانه با بی‌عدالتی‌ها، نابرابری‌ها و عدم عقلانیت‌های خیابان زندگی می‌کند، درک شود. بخشی از تعارضات و تنش‌ها میان این دو سازمان در مدل ارتباط شبکه‌ای ناشی از عدم شناخت نقش‌ها و سیاست‌های سازمان مقابل است. پلیس معمولاً از الگوی تصمیم‌گیری دادستان در خصوص پرونده ناراضی است، آن‌ها انتظار دارند اکثریت پرونده‌های ارسالی به اداره دادستانی، تعقیب گردد و به دادگاه ارسال شود و معمولاً به تصمیمات معامله اتهام، منع تعقیب و رد کردن پرونده معترض‌اند. پلیس معتقد است که سیستم عدالت مذاکره‌ای به سرمایه‌های حرفه‌ای و منافع و مصالح پلیس در فرایند تصمیم‌گیری هیچ توجهی نمی‌کند و به پلیس فرصتی برای مشارکت در تصمیم‌گیری نمی‌دهد (McDonald, 1982: 8-15). پلیس اختیارات صلاحیدیدی گسترده دادستانی را به سختی می‌پذیرد. به‌ویژه کسانی که ترجیح می‌دادند که اختیار تعقیب در دست پلیس باقی بماند ادعا می‌کنند که در حقیقت دادسرا^۱ مخفف انجمن حمایت از مجرمان است (Boeuf, 2003, 120). آن‌ها

1. CPS

2. Criminals Protection Society

عقلانیت و مشروعیت توانایی دادستان را در تصمیم‌گیری مورد تردید می‌دانند. آن‌ها احساس می‌کنند کیفیت بهتر عدالت زمانی است که هیئت منصفه یا قاضی این تصمیمات را بگیرد (McDonald, 22: 1982). از منظر پلیس، دادستان‌ها نسبت به جامعه آگاهی ندارند و در خصوص جهان واقعی جرم سهل‌انگارند و مجرمین بسیاری را بدون تعقیب، مجدداً به جامعه روانه می‌سازند بدون آنکه به خطرات آن و سخت شدن کار پلیس بیندیشند (Harris, 2011: 3). نگرش منفی پلیس نسبت به مذاکرات اتهام از احساس آن‌ها ناشی می‌شود که تمام مجرمین باید به پشت میله‌های زندان افتند. برای پلیس سخت است این واقعیت را درک کند که قضاوت یک فرایند توافقی محض نیست. دادستانی دارای یک نقش شبه قضایی است. دادستان به عنوان یک کارمند دادگاه، پاسخ‌گوی تضمین یک جریان متوازن پرونده‌ها بدون تراکم ثبت و تأخیر در پرونده‌ها است. دادستانی، جدای این چنین دغدغه‌های اجرایی، وظیفه اجرای عدالت را نیز به عهده دارد، که در بر گیرنده حمایت از بی‌گناهان است. او باید کمک کند تا مجازات متناسب جرم باشد و مجازات تحمیلی با درصد بالا به اصلاح مجرم و بازدارندگی دیگران بیانجامد. اینها ملاحظاتی هستند که هیچ ارتباطی با عملکرد پلیس و دستگیری مجرمین از سوی آن‌ها ندارد. این نگرش پلیس ممکن است مشکلات رابطه پلیس و دستگاه قضا را بدتر کند چرا که دادستانی ممکن است، با توجه به صلاحیت خود، این را یک دخالت بی‌جا در حوزه دادستانی و دادگاه‌ها تلقی کند (Mcintyre, 1976: 213-214).

شکایت دادستان‌ها از پلیس آنست که از نظر میزان و نوع، اطلاعات مورد نیاز دادستان‌ها را فراهم نمی‌کنند. تحقیقات و گزارش‌های جرم برای اهداف تعقیب کافی نیست. پلیس بسیار دستگیر محور است به این معنا که آن‌ها نقش خود را با دستگیری مظنون به جهت وجود یک ظن احتمالی نسبت به وقوع جرم تمام شده می‌دانند و ادامه تحقیقات تا احراز وقوع جرم برای آن‌ها سخت است. پلیس واقعیات تعقیب را نمی‌داند و از آماده کردن پرونده‌ای با دلایل کافی و قوی قاصر است. هم‌چنین بسیاری از دستگیری‌های پلیس ضعیف و بیهوده است (برای مثال قمارهای خیابانی، مصرف کوتاه مدت مواد مخدر). دادستان‌ها به دلایلی، اطلاعات مورد نیاز خود را دریافت نمی‌کنند. نخست به جهت برخی محدودیت‌های قانونی اطلاعات مورد نیازشان را دریافت نمی‌کنند از جمله این که چطور اطلاعات از منابع بدست آیند، چه مدت زمانی بین واقعه مجرمانه و ارائه اطلاعات به تصمیم‌گیر می‌تواند وجود داشته باشد، چه درجه‌ای از صداقت در اطلاعات لازم است، چه اطلاعاتی برای تصمیم‌گیر ضروری و مرتبط تلقی می‌شود. دوم کانال‌های ارتباط نباید به گزارش‌های پلیس منتهی شود و از کانال شفاهی یعنی گفت و گو بین دادستان‌ها و پلیس نباید غفلت شود. کانال نخست برای انتقال موضوعات سامانمند اطلاعات مناسب است اما برای بیان جزئیات و سلسله زمانی وقایع و تحقیقات کافی نیست. سوم عدم آگاهی پلیس است. مشکل آگاهی صرفاً به معنای عدم اطلاع از جنبه‌های حقوقی مثل عناصر جرم نیست بلکه اغلب به فقدان درک از آنچه که موجب اثبات یک پرونده در دادگاه (یا موفقیت در مذاکره اتهام) می‌شود، اشاره دارد. چهارم اساساً به تعریف سنتی از نقش پلیس مرتبط می‌شود. این تعریف نقش

پلیس را با دستگیری خاتمه یافته می‌داند نه محکومیت. پنجم از منظر پلیس این دستگیری‌ها برای ارباب سائیرین از انجام این رفتارها در ملاء عام ضروری است و از سوی دیگر؛ کنترل رفتارهای خلاف قانون و واکنش نسبت به آنها خواست مردم است (McDonald, 1982: 14).

۳.۲.۳. محدودیت‌های دادسرا در تعقیب تخلفات و جرایم پلیس

وظایف دادستان‌ها در حمایت از حاکمیت قانون در خصوص اقدامات پلیس که غیرقانونی یا ناقض حقوق اشخاص است ممکن است دادستان‌ها را در موقعیت تعقیب‌کنندگی پلیس قرار دهد. با این حال با کنار گذاشتن پرونده‌های موردی که در آن‌ها مأمورین پلیس تحت تعقیب قرار می‌گیرند، دادستان‌ها با موانع بزرگی برای کنترل پلیس رو به رو هستند.

نخست آنکه خود پلیس، به جای یک سازمان مستقل، اغلب به تحقیقات نسبت به شکایات سوء رفتار پلیس اقدام می‌کند این امر ایجاد کننده یک تعارض ذاتی است. نه تنها تحقیق از خود، پتانسیل تعصب را ایجاد می‌کند بلکه این هم‌چنین باعث اکراه و تردید عمومی نسبت به پذیرش مشروعیت نتایج تحقیقات می‌گردد. دوم، چنین پرونده‌هایی بر رابطه کاری نزدیک بین پلیس و دادستانی اثر می‌گذارد و به طور بالقوه همکاری مورد نیاز دادستان‌ها برای موفقیت در پرونده‌های روزانه به خطر می‌افتد. سوم، هنگام تصمیم اداره دادستانی در خصوص این امر که آیا افسر پلیس به جهت اتهام مجرمانه تعقیب شود یا خیر، آن‌ها با این واقعیت رو به رو می‌شوند که افسران پلیس و دادستان‌ها اغلب یک‌دیگر را می‌شناسند و معمولاً احساس می‌کنند که بخشی از یک تیم هستند و ممکن است نسبت به هم احساس وفاداری کنند که ناشی از همکاری در مدت طولانی است. بر همین اساس دادستان‌ها برای پیش بردن چنین پرونده‌هایی هم از ناحیه پلیس و هم دادستان‌های همکار با فشارهای زیادی روبه رو می‌شوند. سوم، تعقیب افسران پلیس تا حد زیادی سخت است که موفقیت آمیز باشد. پذیرش تغییر نقش از مبارز جرم به متهم جرم برای اعضای هیئت منصفه بسیار مشکل است. شهود سوء رفتار پلیس معمولاً کسانی‌اند که کم‌تر سابقه درخشان دارند مانند فروشندگان مواد مخدر یا سارقانی که دستگیر شده در حالی که ادعا می‌کند از سوی افسر پلیس مورد ضرب و شتم قرار گرفته است. این شهود ظاهراً نمی‌تواند قابل اعتماد باشد آنها اغلب سوابق مجرمانه دارند و گاهی هنگام دستگیری در حال ارتکاب جرم بوده‌اند که این امر شهادت آنها را از جهت اعتبار ضعیف می‌نماید. به علاوه مأمورین پلیس در امریکا تمایل به حمایت از یک‌دیگر دارند بنابراین از ادای شهادت علیه یک‌دیگر یا دادن ادله علیه افسر زیر دست خود امتناع می‌نمایند.

رویکرد کلی دست‌های بسته‌ی دادستان‌های امریکا منجر به فرهنگ معافیت پلیس از مجازات شده است. به جهت این فرهنگ برخی از افسران پلیس تشویق می‌شوند تا از قانون تخطی کرده و آشکارا

مرتکب جرم شوند. اگرچه این امر به ندرت اتفاق می‌افتد خسارت ناشی از چنین سوء رفتاری می‌تواند عظیم باشد (Harris, 2011:7-9).

۴.۲.۳. تعامل حداقلی میان سازمان‌ها

در یک تحقیق از مقامات تعقیب و رؤسای پلیس در مورد همکاری و هماهنگی بین عوامل مربوطه آنها سؤال گردید. رئیس پلیس و مقام ارشد تعقیب آن را خوب توصیف کردند اما ضعف ارتباط به ویژه در سلسله مراتب مقامات هرچه پایین‌تر می‌رفت بیش‌تر مورد توجه قرار گرفته و آشکار می‌شد. برای مثال، مأموران گشت و دستیاران محاکم مکرر از فقدان هرگونه ارتباطی سخن می‌گفتند. آن‌ها زمانی با یکدیگر رایزنی می‌کردند «که مجبور بودند» (Mcintyre, 1976, 203).

گاهی تمایل به بالا نشان دادن استقلال دادسرا باعث می‌شود این سازمان از تماس‌های دارای ماهیت اجتماعی با پلیس به جهت نگرانی از این که دادستان‌ها تحت تاثیر رویکرد پلیس قرار گیرند اجتناب کنند. در حالی که اگرچه پی‌گیری اعتقاد مبتنی بر استقلال واقعی ایده آلی است که باید گرمی‌نگه داشته شود اما نباید روابط کاری خوب با افسران پلیس قربانی آن شود (Boeuf, 2003, 120). علاوه بر این تفاوت در سطح آموزش میان پلیس و دادستان‌ها و این حقیقت که یک دادستان محلی باید با تعداد زیادی سازمان پلیس کار کند (Castberg, 2003:140) موجب فزاینده شدن کار دادسرا و کم شدن ارتباط آن سازمان با پلیس می‌گردد.

نتیجه‌گیری

در مدل ارتباط شبکه‌ای میان سازمان‌ها، پلیس و دادسرا هر کدام بخشی از تیم اجرای قانون را در یک حوزه قضائی تشکیل می‌دهند؛ به این معنا که از نظر عملکرد از یکدیگر مستقل‌اند؛ با وجود این از ابعاد مختلفی مانند زنجیره‌هایی از فرایند عدالت کیفری به یکدیگر وابسته‌اند و با یکدیگر کار می‌کنند. به نظر می‌رسد روابط در این مدل به مثابه یک موجود ارگانیک و پویاست؛ موجودی که از اجزایی هماهنگ و وابسته به هم تشکیل شده و از ظرفیت قابل توجهی برای تطبیق با محیط پیرامون خود برخوردار است. بنابراین در مقایسه این مدل با مدل ارتباط سلسله‌مراتبی می‌توان ادعا داشت که مدل شبکه‌ای از اثربخشی بیش‌تری برخوردار است و پویایی، صرفه‌جویی در هزینه‌ها، انعطاف و سرعت در تصمیم‌گیری را به ارمغان می‌آورد. این مدل در عین حال اختیارات گسترده پلیس، عدم فرمان‌بری این نیرو از مقامات دادسرا و محدودیت دادسرا در تعقیب پلیس را به همراه دارد. حقیقت آن است که مدل شبکه‌ای به نوعی وابسته به فرهنگ کشورهای واجد نظام دادرسی اتهامی است. فرهنگی که آزادی و استقلال عمل کنش‌گران عدالت کیفری را ترویج می‌کند و بیش‌تر بر ویژگی‌های شخصی این کنش‌گران اعم از ویژگی‌های اخلاقی و مهارتی تکیه دارد تا بر روابط سازمانی مبتنی بر کنترل و دستور از بالا.

پیشنهاد می‌شود در سیستم‌هایی که مدل ارتباط سلسله‌مراتبی در آن‌ها حاکم است (همچون ایران)، جهت تلطیف برخی نقاط ضعف این مدل (هم‌چون روابط خشک و شکننده میان سازمانی که از اثربخشی نتایج می‌کاهد) از «برخی» از مؤلفه‌های مدل ارتباط شبکه‌ای استفاده شود. مدل ارتباط شبکه‌ای اصالتاً متناسب با نظام دادرسی متفاوتی برقرار شده است و در صورت غلبه مدل ارتباط شبکه‌ای در روابط پلیس و دادسرا آن هم در شرایطی که نظام دادرسی تفتیشی است، مشکلات عدیده، نابسامانی، تعارضات مختلف درون سازمان و میان سازمانی پدید خواهد آمد. با این وجود به نظر می‌رسد می‌توان با حفظ ماهیت نظام تفتیشی و ایجاد تغییراتی غیر بنیادین در مدل روابط سلسله‌مراتبی از محاسن روابط مدل شبکه‌ای نیز بهره برد. این امر به‌وسیله کاهش سطح تمرکز تصمیم‌گیری از طریق گردش بیش‌تر اطلاعات در میان پلیس و دادسرا و مشاوره و مشارکت بیشتر پلیس در تصمیم‌گیری‌ها، کاهش نظارت خشک و دقیق و تبدیل آن به نظارت در نقاط استراتژیک صورت می‌گیرد. بدین ترتیب ماهیت نظام تفتیشی و مدل متناسب با آن خدشه‌دار نمی‌شود و همچنین آسیب‌های ناشی از روابط بسیار خشک سلسله‌مراتبی کاهش می‌یابد.

منابع

- آقاجانی، حسنعلی (۱۳۸۸)، **هماهنگی: درون سازمانی و بین سازمانی**، بابلسر: انتشارات دانشگاه مازندران.
- حسینی، حسین؛ شایگان فرد، مجید و عرفانی، عطا (۱۳۹۲)، «فرایند تحقیقات جنایی و کشف جرم توسط پلیس ایران با نگاهی به حقوق انگلستان و امریکا»، **دانش انتظامی**، دوره پنجم، شماره ۲۱، ص ۱۵۶-۱۱۵.
- خواجه نائینی، علی (۱۳۹۳)، «درآمدی بر مفهوم حکمرانی شبکه‌ای؛ مطلوبیت‌ها و چالش‌ها»، **فصلنامه و رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، دوره ششم، شماره ۱، ص ۱۵۵-۱۲۹.
- داوید؛ رنه، اسپینوزی؛ کامی ژوفره (۱۳۸۷)، **درآمدی بر حقوق تطبیقی و دو نظام بزرگ حقوقی معاصر**، مترجم سید حسین صفایی، تهران: میزان.
- رعنایی، حبیب (۱۳۸۵)، «امکان سنجی استقرار شبکه‌های خط مشی در نظام سیاست‌گذاری تحقیقات کشاورزی»، رساله دکترا دانشگاه علامه طباطبایی تهران.
- کاملی، محمد جواد؛ الوانی، سید مهدی و صالحی، جمشید (۱۳۸۸)، «تاثیر ساختار ارتباطات سلسله‌مراتبی و شبکه‌ای بر عملکرد خط مشی‌گذاری سازمان‌ها (مطالعه موردی)»، **مطالعات مدیریت انتظامی**، شماره ۲، ص ۱۷۶-۱۶۲.
- کوشکی، غلامحسین (۱۳۸۹)، «بررسی جایگاه سازمانی دادستان در آیین دادرسی کیفری ایران و فرانسه»، **تحقیقات حقوقی**، ویژه نامه شماره ۲، ص ۶۰۹-۵۶۵.



مهرا، نسربین (۱۳۹۲)، دانشنامه حقوق کیفری انگلستان، تهران: میزان.

مهرا، نسربین (۱۳۹۴)، نظام حقوقی انگلستان، تهران: میزان.

یکرنگی، محمد (۱۳۸۴)، «حدود اختیارات پلیس در حقوق ایران و انگلستان»، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی تهران.

Anderson, A. F. (1987), "The police, the prosecution, and plea negotiation rates: An exploratory look", **Criminal Justice Review**, 72 (1), 35-39.

Boeuf, Peter (2003), 120th International Senior Seminar, Reports of the Course, "EFFECTIVE ADMINISTRATION OF THE POLICE AND: THE PROSECUTION IN CRIMINAL JUSTICE", In S. Eratt (Ed.), Annual Report for 2001 and Resource Material Series No. 60, (NCJ No. 201693, pp. 194-201). Fuchu, Tokyo, Japan: Asia and Far East Institute for the Prevention of Crime and the Treatment of Offenders (UNAFEI).

Castberg, Anthony D (2003), "Effective Administration of Police and Prosecution in the United States", (From UNAFEI Annual Report for 2001 and Resource Material Series No. 60, p 131-143, Sean Eratt, ed. See NCJ-201693.

Charging (The Director's Guidance) 2013 - fifth edition (2013) (revised arrangements), Guidance to Police Officers and Crown Prosecutors Issued by the Director of Public Prosecution under S37A of the Police and Criminal Evidence Act 1984, <https://www.cps.gov.uk>

Conference Of Prosecutors General of EUROPE 6 Session, (2005), "Relationship between Public Prosecutors and the Police", Replies to the questionnaire, Organised by the Council of Europe in Co-Operation with the Prosecutor General Of Hungary, Budapest, 1-197.

Criminal justice and public order Act 1994

Criminal Justice Act 2003

Damaska, Mirjan R. (1975), "Structures of Authority and Comparative Criminal Procedure", **Yale Law Journal**, p480-544.

Frase, R, (1990), " Comparative Criminal Justice as a Guide to American Law Reform: How Do the French Do it, How Can We Find Out, and Why Should We Care?", *Colifornia Law Review*, No3, Vol78, pp 539-683.

Goldstein. Abraham S & Marcus. Martin (1977), "MYTH OF JUDICIAL SUPERVISION IN THREE 'INQUISITORIAL' SYSTEMS - FRANCE, ITALY, AND GERMANY", **Yale Law Journal** Volume:87 Issue:2 Dated: (DECEMBER 1977) Pages:240-283.

Group2 ,(2003). 120th International Senior Seminar, Reports of the Course, "Cooperation between the police and prosecutors". In S. Eratt (Ed.), Annual Report for 2001 and Resource Material Series No. 60, (NCJ No. 201693, pp. 194-201). Fuchu, Tokyo, Japan: Asia and Far East Institute for the Prevention of Crime and the Treatment of Offenders (UNAFEI).



- Harris, David A (2011), "The Interaction and Relationship Between Prosecutors and Police Officers in the U.S., and How This Affects Police Reform Efforts", **Legal Studies Research Paper Series Working Paper No. 2011-19**.
- Hodgson, J. (2010), "The Police, the Prosecutor and the Juge D'Instruction: Judicial Supervision in France, Theory and Practice". **British Journal Of Criminology**, 41 (2), 342-361. <http://dx.doi.org/10.1093/bjc/41.2.342>
<https://www.cps.gov.uk>
- Jackson, j (2006) , "The Ethical Implications of the Enhanced Role of the Public Prosecutor", Vol. 9 N.1 **Legal Ethics** ,pp. 35-55.
- Magistrates' Courts Act 1980
- McDonald ,William F. with the assistance of Henry H. Rossman ,James A. Crame (1982) "Police-Prosecutor Relations in the United States, Executive Summary", U.S. Department of Justice National Institute of Justice.
- Mcintyre, Donald M (1975-1976), "Impediments to Effective Police-Prosecutor Relationships ", **American Criminal Law Review**, Volume:13 Issue:2 Dated:(FALL 1975) P 201-231.
- Meuleman, Louis (2008), **Public Management and the Metagovernance of Hierarchies, Networks and Markets The Feasibility of Designing and Managing Governance Style Combinations**, Physica-Verlag A Springer Company.
- Meyer, Wolfgang & Baltes, Katrin (2004), "Network Failures- How Realistic is Durable Cooperation in Global Governance?", In: Klaus Jacob, Manfred Binder and Anna Wiczorek (eds.) Governance for Industrial Transformation. Proceedings of the 2003 Berlin Conference on the Human Dimensions of Global Environmental Change, Environmental Policy Research Centre: Berlin. pp. 31 - 51.
- Molan, Mike (2005), Cases & Materials on CRIMINAL LAW, Third Edition, CAVENDISH publishing.
- Montana, R. (2009). "Paradigms of judicial supervision and co-ordination between police and prosecutors: the Italian case in a comparative perspective". **European Journal of Crime, Criminal Law and Criminal Justice**, 17 (4), pp. 309-333.
- Police and criminal evidence Act 1984
- Rowe, Brenda Inman, (2012), "Police-prosecutor Interaction Styles in Texas, as Perceived by Police Chiefs", Sam Houston State University.
- Tak , Peter J.P (2005), "The Relationship Between Public Prosecutors And The Police In The Member States Of The Council Of EUROPE", Conference Of Prosecutors General Of EUROPE 6 Session, Budapest, 29-31.
- Walther, S. (2000). "The position and structure of the prosecutor's office in the United States". **European Journal of Crime, Criminal Law and Criminal Justice**, 8 (3), 283-295.
- White, R.M (2006) "Investigators and Prosecutors or, Desperately Seeking Scotland: Re-formulation of the 'Philips Principle'", Vol. 69 N. 2 The Modern Law Review pp. 143-182.